

نقش الفصم از شیخ محمد الدین بن الوری

مختصر کرده است و در آن از فصول دیگر که در آنجا

بنا بر سه دوازده است و در آن نقد الفصم

اول الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

و این شرح مسمی کردم بنقد الفصم و این شرح را در شهر ۱۰۴۰

تا آنکه رسیده زبدة الفصم و این شرح

در پیشگاه که در زهد و زلف است و این شرح در ۲۵۱۹۷

نزدت شریف

۱۵۰۱۸

۱۴

سطوق قد کردن

یغی سعدی فرماید

خدا را ندانست و طاعت نکرد
که زنجیرت در روزی قضاوت نکرد

نقد نصوص فی شرح

نقد نصوص

و در این کتاب از هر چه در این باب
است از اشیاء الوجودیه و غیره
تشریح شده است و در این کتاب
نقد نصوص

فان الله لا يهدي القوم الضالين
و لا يهدي الله القوم الضالين
و لا يهدي الله القوم الضالين
و لا يهدي الله القوم الضالين

کلی می یزد که شیایا بدانند آن نیک و جوده لایه یعلیم بالضروره آن کل نیک و جوده
و باینست موجود و یسین بزرگ و اذا کان وجوده ضروریاً کان مطلق الوجود
ایضا ضروریاً لانه ضروره و ضروره المركب تسلسل ضروره جزیه فیه
فلا یحتاج الوجود الی تعریف لانه بدیهی و البدیهی لا یتوقف علی نظر
و کتب فله احتیاج الی تعریف باطل لانه لا دلیل علی فی المدلول فلو استدل
علی البدیهی لجعل علیه لا علیه و هو محال و من عرفه عرف بما یعلم بالوجود
وجود ان علوه المتشکل و التعلیم و الحادث ثم کل واحد یعلم بالوجود لانه
یعرف الفاعل بالموجود و المؤثر و المتشکل بالموجود و المتأثر و القدم بالموجود و المحدث
لأول لوجوده و الحادث بالموجود و المحدث بالموجود و المحدث بالموجود و المحدث بالموجود
و شاره الی من عرف الوجود و یأخذ الی الوجود و یأخذ الی الوجود و یأخذ الی الوجود
و یأخذ الی الوجود و یأخذ الی الوجود و یأخذ الی الوجود و یأخذ الی الوجود

از هر چه در این باب

است از اشیاء الوجودیه و غیره

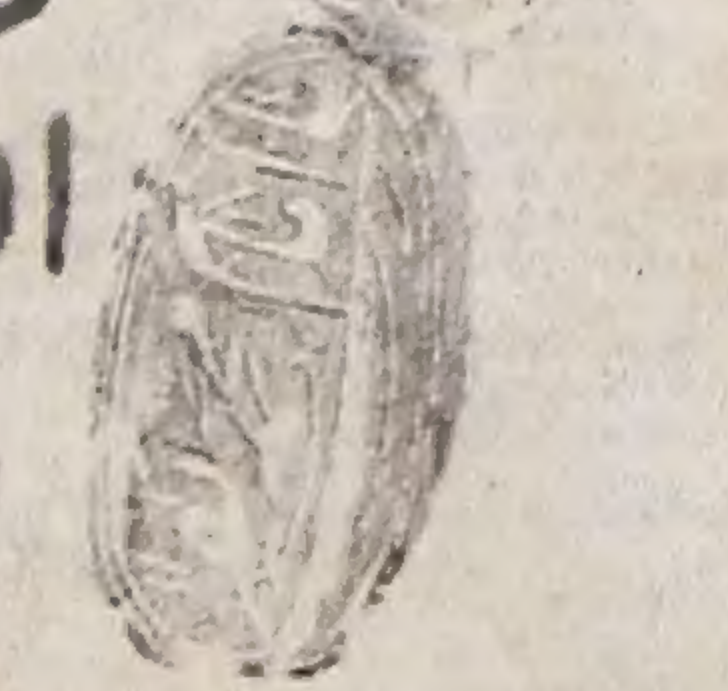
تشریح شده است و در این کتاب

نقد نصوص



Handwritten text in a script, likely Arabic or Persian, visible along the top edge of the page.

الذي أرسله الله



پیشین

فصل پنجم
تاریخ پیرسل
تاریخ
فصل ششم
تاریخ پیرسل
تاریخ
فصل هفتم
تاریخ پیرسل
تاریخ

در غم می بود نه نواله کبکدای
 نه حواله المی شود نه نواله کبکدای
 بزرگال وصل خود از دلم نشان چار شود
 که بیاد از آتش آید تو افتی
 بنده های تو چه بلا و شوم که میوزاران
 زلم یک کرد کدر زرقای آن دگری

که ای ز چشم عاصیت تو بدست نظری
که بر دست خدش لی خوا جو تو قیامی
از روی صبیح و صالت است آید
شبهه را از ظلمت تو میرست و خوشای
که هم قدم ز بر طلیعت نه ال از به تو
شبهه را از ظلمت تو میرست و خوشای